



ریشه‌های دشمنی اسلام با ایران

اسماعیل نوری علا

اینترنت

چکیده: آقای نوری علا در مقاله‌ای با عنوان «ریشه‌های دشمنی اسلام با ایران» معتقد است که: از لحاظ ضوابط سنتی، بنی‌امیه کاروان داری را دون شأن اشرافیت مکه می‌دانستند و با توجه به این‌که دست‌نشانده شاهان ایران بودند، از همکاری با رومیان در هراس بودند. این نویسنده، کعبه را بتخانه معرفی کرده و مراسم حج را طواف به دور بتخانه می‌داند. وی معتقد است که با مرگ عبد مناف، پرده‌داری کعبه به بنی‌امیه رسید و در نتیجه ثروتمند گشتند و بنی‌هاشم هیچ‌گونه سهمی در کعبه به دست نیاوردند و لذا فقیر شدند و به کار چوپانی و... پرداختند.

شرایطی پیش آمد که به عنوان مقاطعه‌کار و اجیر برای رومیان در کار حمل و نقل تجارت مشغول شدند و همچنین پای آنها به روم (سوریه) باز شد. در نتیجه با دشمنان ایرانیان که رومیان باشند آشنا شدند و به مرور زمان ثروتمند گشتند. بنی‌هاشم از همین زمان، کینه ایرانیان را به دل گرفتند، بعد از ظهور اسلام نیز پیامبر ﷺ، دشمنی با ایرانیان را ادامه داد. همچنین این نویسنده «الله» را یکی از بت‌های مکه می‌شمارد.

پانزده قرن پیش، شبه جزیره عربستان منزلگاه و موطن قبایل عرب پراکنده‌ای بود که با سختی، در چادرهای بدوی، با زیر سقف آسمان، زندگی شبانه‌ای به دور از تابش جانکاه خورشید استوایی داشتند و به آبگیرها و واحدهای کم آب خویش دلخوش بودند. هر قبیله «اله / بت» ویژه‌ای داشت و این اله در بتخانه‌ای، که «کعبه» (به معنی مکعب یا فضای شش ضلعی) نام داشت، در شهری موسوم به «مکه»، نگهداری می‌شد. در بین اعراب، این «بتخانه» محلی برای زیارت‌ها و گردهمایی‌های سالیانه‌ای بود که «حج»، خوانده می‌شد. زائران این

بازتاب اندیشه ۸۶

۵۲

ریشه‌های
دشمنی اسلام
با ایران

«خانه خدایان» در موسم حج به مکه می‌رفتند، به دور «بتخانه» طواف می‌کردند و مراسم خاص به جا می‌آوردند. شاعران، بهترین اشعار خود را می‌خواندند و بهترین‌های آن اشعار، که بر پوستی یا برگ پهن و خشکیده گیاهی نوشته شده بودند، بر دیوار «بتخانه مکه» آویزان می‌شدند و «معلقه» (به معنی «آویخته شده») نام می‌گرفتند.

روشن است که شغل «تولیت» یا «پرده‌داری کعبه» شغلی محترم، و ثروت‌آفرین بود. پانصد سالی پس از تولد عیسای ناصری، این شغل به یک عرب قدرتمند به نام «عبد مناف» رسید. او دو پسر داشت که «هاشم» و «امیه» نام داشتند و فرزندان آنها به نام‌های «بنی‌هاشم» و «بنی‌امیه» در تاریخ شهرت یافتند. با مرگ عبدمناف، و در شرایطی پیچیده و هنوز در خور بررسی، پرده‌داری کعبه به بنی‌امیه رسید. بنی‌امیه زمامداران و (در مقیاس آن روز شبه جزیره) ثروتمندان مکه شدند و بنی‌هاشم به کار گل کردن و چوپانی و نظایر آن افتادند.

اما با حضور نیروهای رومی در غرب خاورمیانه، عیسای ناصری در عمر سی ساله خود، شاهد آغاز جنگ‌هایی بین ایران و روم شد که تا ۶۰۰ سال پس از به صلیب کشیدن او ادامه می‌یافت. حتی اگر چه ۲۲۰ سال پس از مرگ او حکومت ایران دست به دست گشت و «ساسانیان» جانشین «اشکانیان» شدند و تا ۴۳۰ سال بعد بر شاهنشاهی ایران حکومت کردند، اما جنگ‌های ایران و روم همواره بر سر تملک خاورمیانه، به صورتی نامرتب اما مستمر، شعله‌ور می‌شد و گاهی این و گاهی آن به پیروزی می‌رسیدند. دوران زندگی عبد مناف، پرده‌دار بزرگ مکه، مصادف بود با شاهنشاهی خسروی ساسانی، ملقب به انوشیروان (جلوس ۵۳۱ - مرگ ۵۷۹) که قدرتمندترین شاه این سلسله محسوب می‌شد و با مرگ او و آغاز پادشاهی فرزندش، «هرمز چهارم» (تا ۵۹۰)، بار دیگر شعله جنگ بین ایران و روم بالا گرفته بود.

اما در مقابل، خاندان‌های ثروتمند دیگری دست به کار «حمله‌داری» (یا حمل و نقل کالا) برای رومیان شدند و به ثروت‌های بادآورده‌ای رسیدند. از جمله این خانواده‌ها یکی هم خاندانی بود که خدیجه (دخت خویلد بن اسد) از آن می‌آمد. او راه خاطر ثروت و قدرتی که به هم زده بود، «امیره القریش» می‌خواندند و نقل است که تعداد شتران کاروان‌های او از مجموع شتران کاروان‌داران دیگر بیشتر بود. بدین سان اعراب ثروتمند مکه، به عنوان مقاطعه‌کار رومیان، برای آنها کار می‌کردند و دستمزد دریافت می‌داشتند.

این فرزند محمد بن عبدالله نام داشت که شش ماه پس از مرگ پدر، دیده به جهان گشود و به دست پدر بزرگش عبدالمطلب بن هاشم سپرده شد. اما عمر پدر بزرگ نیز چندان نپایید و

آنگاه محمد را به دست عمویش، ابوطالب، سپردند که از راه کاروانسالاری، اندک بهره‌ای داشت. محمد که کودکی را در کار چوپانی گذرانده بود، از نوجوانی به کار برای عمویش پرداخت و در کار حمل و نقل تجربه آموخت. شاید از همان سنین باشد که با کاروان عمویش سفرهای متعدد خود را به سوریه و شام آغاز کرده و با کارفرمایان رومی و تهدید دائم ایران برای بازگیری سرزمین‌های افتاده به دست رومیان، و جهان شگفتی آور قرن ششم میلادی آشنا شده باشد. بسیاری از منابع موجود سال ۵۸۳ (یعنی ۱۳ سالگی او) را زمان نخستین سفرش به شام می‌دانند.

به هر حال اشرافیت سنتی مکه دل با ایرانیان داشت و هراسان و مراقب، حرکات ثروتمندان نوکیسه کارواندار را می‌نگریست که در خدمت رومیان درآمد می‌بودند.

باری، محمد بن عبدالله، در اواخر دهه سوم عمرش رفته رفته دست از کار می‌کشد و خلوت‌گزین و اهل ریاضت و مراقبه می‌شود و روزهایی طولانی را در غاری به نام «حرا» در کوه‌های اطراف مکه به تنهایی می‌گذراند. خبرهای بازمانده از آن روزگار (که نمی‌توان درست و غلط‌شان را به آسانی ارزیابی کرد) چنین می‌گویند که محمد چهل ساله است (در سال ۶۱۰ میلادی، نوزدهمین سال پادشاهی خسرو پرویز ساسانی) که روزی لرزان و عرق کرده از کوهستان به خانه باز می‌گردد و به خدیجه خبر می‌دهد که جبرائیل، فرشته اعظم الله، بر او ظاهر شده و اطلاع داده است که الله او را به رسالت خود برگزیده است. در آن زمان «الله» یکی از بت‌های مهم بتکده مکه محسوب می‌شد و از همین رو نام پدر محمد را نیز «عبدالله» نهاده بودند. اما چگونگی تبدیل این بت اعظم به الله مجرد و یکتای قرآنی در ذهن محمد، مسأله‌ای است که می‌تواند نقش سفرهای او و تلقینات «حنیفیان» را در او آشکار سازد. احادیث می‌گویند که خدیجه بلافاصله از این خبر استقبال می‌کند و نخستین کس می‌شود که به اسلام (که معلوم نیست در آن روز چه معنایی می‌توانسته داشته باشد، چراکه تازه بیش از آن دو سه آیه‌های نخستین چیزی بر محمد نازل نشده بود) می‌گردد و بعد از او هم پسر عموی پیامبر - علی پسر ابوطالب - که ده ساله است پیامبری او را می‌پذیرد. در هر حال به نظر نمی‌رسد که این گزین‌شدگی برای پیامبری، در حلقه کوچک خاندان خدیجه و ابوطالب امر شگفت‌انگیز به شمار آمده باشد. آنها تا سه سال این موضوع را بر ملا نمی‌کنند و در واقع به صورت زیرزمینی یارگیری کرده و اشخاص مناسب را به پذیرش پیامبری محمد بن عبدالله فرامی‌خوانند. اما در سال چهارم که این دعوت علنی می‌شود، بلافاصله واکنش بنی‌امیه را (که پرده‌داران کعبه و رؤسای مکه بودند) بر می‌انگیزد.

علل این واکنش روشن است: کافی است به جمله مشهور «لا اله الا الله» توجه کنیم که در واقع، شعار مایه جنگ «قشر اقتصادی کاروانداران و کاروانسالاران» با اشراف سنتی مکه محسوب می‌شود. اشرافیت مکه حافظ «وضع موجود»ی است که بر محور «بتخانه» یا «اله کده»ی مکه می‌گردد، و اکنون یکی از اعضای بنی هاشم و همسر بزرگ‌ترین کارواندار مکه همه «اله»ها را رد می‌کند تا «الله» خود را جانشین آنها کند. آیا اشراف مکه در این ماجرا به وجود توطئه‌ای رومی ظنین شده بودند و در عین حال فکر می‌کردند خاندان بنی هاشم، با اعلام پیامبری یکی از اعضای خود، قصد دارد رشته امور را از دست آنها بگیرد؟ هر چه بود چنین شد که به زودی دودمان و خانواده محمد و معدودی از مکیان که به پیامبری او ایمان آورده بودند به محلی خارج از مکه به نام «شعب ابوطالب» تبعید می‌شوند و اجازه رفت و آمد به مکه از آنان سلب می‌گردد.

اما محمد پس از نوبدی از تبلیغ دین خود در مکه، مسلمانان را به مهاجرت به مناطق مختلف اطراف و تبلیغ اسلام در آن مناطق تشویق می‌کند و بدین سان، تعداد مسلمانان غیر مکی رو به فزونی می‌گیرد. او از جمله می‌تواند برخی از اعضای دو قبیله عرب را، که در شهر «یثرب» (مکانی که بعدها به «مدینه» شهرت یافت) ساکن بودند، مسلمان کند.

● اشاره

ذکر الله محمدی

در این نوشتار، نکاتی قابل تأمل است که در ذیل اشاراتی بیان می‌شود:

۱. نویسنده این مقاله، دشمنی اسلام و پیامبر ﷺ را با ایران، مسلم تلقی کرده و بر این اساس به نگارش مقاله پرداخته است؛ در حالی که پیامبر ﷺ نه تنها با هیچ قوم و نژادی، دشمنی نداشته، بلکه اصولاً برای نجات همه بشریت از جهل و بت‌پرستی و خرافه‌پرستی، مبعوث شده بود.

پیامبر ﷺ نه تنها دشمن ایران و ایرانی نبوده است، بلکه به تمجید از ایران و ایرانی نیز پرداخته و می‌فرماید: «اگر علم در ستاره ثریا هم باشد، مردانی از فارس به آن دسترسی پیدا می‌کنند و آن را به چنگ خود در می‌آورند.»

مگر سلمان فارسی، ایرانی نبود که در نزد پیامبر ﷺ در بین اصحاب، بالاترین مقام را داشت. سلمانی که پیامبر ﷺ جمله معروف «سلمان از خاندان ماست» را صادر فرمود.

۱. علامه مجلسی، بحارالانوار، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ هـ.ق، جلد اول، ص ۱۹۵

۲. طبری، محمد بن جریر، دلائل الامامة، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ.ق، ص ۱۴۰

از طرف دیگر اسلام قدرت ظالم و پوسیده ساسانی را در هم کوبید و ایرانیان که از ظلم و ستم ساسانیان به ستوه آمده بودند و منتظر فرشته نجاتی بودند تا آنها را از چنگال حاکمان ظالم نجات دهد، با آغوش باز و با جان و دل اسلام را پذیرفتند.^۱

۲. نویسنده ادعا کرده است که بنی امیه، کاروان داری برای تاجران رومی را دون شأن اشرافیت مکه می دانستند، اما خاندان های دیگر از جمله خاندان خدیجه و خاندان بنی هاشم به کار کاروان داری برای رومیان، مشغول شدند.

آنچه مسلم است این است که چه حضرت خدیجه و چه خاندان بنی هاشم و چه بنی امیه، هر یک به اندازه وسع و توان خود، کاروان تجاری به سوی شام (روم) گسیل می داشتند و مستقلاً به تجارت می پرداختند نه این که اجیر و کاروان دار و مهیا باشند.^۲

۳. نویسنده می نویسد، با مرگ عبد مناف، پرده داری (تولیت کعبه) به بنی امیه رسید. در نتیجه بنی امیه زمامداران و ثروتمندان مکه شدند و بنی هاشم به کار گل کردن، چوپانی و نظایر آن پرداختند. این مطلب نیز برخلاف واقعیت های تاریخی است؛ واقعیت این است که امیه فرزند عبدشمس بر عظمت و بزرگی و زعامت هاشم بر مکیان، رشک می برد و سرانجام کار آنها به داوری «کاهن عسفان» منجر شد و داور به نفع هاشم رأی داد و در نتیجه امیه مجبور شد به مدت ده سال در شام اقامت گزیند.^۳ بنابراین امیه در مکه نتوانست بماند چه رسد به این که تولیت کعبه را عهده دار شود. بعد از هاشم نیز ریاست قریش به عبدالمطلب رسید و کلیددار خانه کعبه شد و منصب پرده داری (تولیت) را نیز به عهده گرفت.^۴

پس از فوت عبدالمطلب، ریاست خاندان بنی هاشم به زبیر و پس از او به ابوطالب رسید و دو منصب رفادت (مهمانداری حاجیان) و سقایت (آب رساندن به حاجیان) از آن او شد، ولی ابوطالب به دلایلی این دو منصب را به برادرش عباس و اگذار کرد.^۵

بر این اساس، نسبت دادن فقر و پریشان حالی به بنی هاشم که شخصیت هایی مانند عبدالمطلب و عباس از جمله آنان بود، کذب محض می باشد.

۴. نویسنده ضمن ارائه سخنان ناصواب، «الله» را یکی از بت های مکه می شمارد. این

۱. مطهری، مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران، انتشارات صدرا، چاپ بیست و پنجم، ۱۳۷۷ ه. ش،

ص ۷۸

۲. ابن عساکر، تاریخ دمشق، دمشق، دارالفکر للطباعة و التوزیع و النشر، چاپ اول، ۱۴۰۴ ه. ق، ج ۱،

ص ۲۶۹

۳. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، چاپ اول، ۱۳۸۵ ه. ق، جلد دوم، ص ۱۶ و ۱۷

۴. دهخدا، علی اکبر، دایرة المعارف، جلد ۳۲، ص ۸۰، سیرة حلبی، جلد ۱، ص ۲۲

۵. دایرة المعارف تشیع، تهران، بنیاد اسلامی طاهر، چاپ اول، ۱۳۶۶ ه. ش، جلد اول، ص ۴۱۴ و ۴۱۵

سیرة حلبی، ج ۱، ص ۲۳

مطلب نیز برخلاف تمام مسلمات و قعظیات تاریخی است؛ زیرا صفاتی که عرب جاهلی برای «الله» به کار برده‌اند، نشان می‌دهد که «الله» در باور آنها موجودی مادی و دست‌ساز نیست. چنان که قرآن نقل می‌کند، آنها «الله» را خالق آسمان و زمین، مالک جهان، زنده‌کننده، میراننده و تدبیرکننده امور جهان می‌دانستند.^۱ به عنوان نمونه در آیه ۸۷ سوره زخرف چنین آمده است: «و اگر از آنها بپرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده، حتماً خواهند گفت «الله»».

گذشته از تصریح قرآن بر پرسش «الله» در میان اعراب به عنوان خدای خالق، آداب و مناسک باقی مانده از دین حضرت ابراهیم، نشان‌دهنده باور اولیة اعراب به «الله» به عنوان «خدای یگانه» و «مالک هستی» است. دعای باقیمانده در سنت‌های جاهلی قبل از اسلام به هنگام حج، حاوی چنین اعتقادی است.

«لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ! لَا شَرِيكَ لَكَ إِلَّا شَرِيكُ هَوْلِكَ تَمَلُّكِهِ وَ مَا مَلِكُ! ^۲»

اشعار شعرای جاهلی نیز حکایت از باور عرب جاهلی به «الله» به عنوان خداوند آفریدگار، خدای عادل، خدای آگاه به امور پنهان و خدای مالک می‌کند.^۳

۵. ملاحظه می‌شود که نویسنده هیچ یک از ادعاهای خود را مستند نکرده و صرفاً هرچه می‌پسندیده به تاریخ نسبت داده است. اگر چنین باشد و بتوان هر دروغی را به هر کسی نسبت داد، دیگر فاتحه تاریخ را باید خواند. خدمتی که چنین نویسندگانی به توسعه دامنه و مرزهای دانش می‌کنند بسیار چشمگیر و خیره‌کننده است!

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱. رجوع شود به عنکبوت، ۶۱ و ۶۳، لقمان، ۲۵، زخرف، ۹ و ۸۷، زمر، ۳۸ و یونس، ۳۱.
۲. ابن هشام، سیره نبوی، ترجمه سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران، اسلامیة، ۱۳۴۷ ه.ش، ج ۱، ص ۵۳.
۳. زرگری‌نژاد، غلامحسین، تاریخ صدر اسلام (عصر نبوت)، تهران، سمت، ۱۳۷۸، ص ۱۲۹.